

## گش‌های کلامی آیت‌الله مصباح‌یزدی در جریان انقلاب اسلامی

### مطالعه موردی: نشریات بعثت و انتقام

احسان کیانی<sup>۱</sup>، سید مهدی ساداتی‌نژاد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

**چکیده:** این مقاله در پی تحلیلی تاریخی از فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی در سال‌های اولیه شکل‌گیری نهضت اعتراضی امام خمینی نسبت به دولت پهلوی است. در این پژوهش تلاش شده با بهره‌گیری از رویکرد تفسیر قصد کوئنتین‌اسکینر به بررسی مکتوبات آیت‌الله مصباح از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ پرداخته تا مقصود کنش‌های کلامی او بررسی شود. این رویکرد بر قصد مؤلف از صورت‌بندی‌های نظری و سیاسی در مکتوباتش تمرکز می‌شود و در پی یافتن آن است که مؤلف در سیر گش سیاسی خویش، در پی مواجهه با چه مفصل‌بندی‌های نظری‌سیاسی و پی ترویج یا نقد چه اندیشه‌ها و گفت‌وگو با چه اندیش‌مندانی بوده است. فرض مقاله این‌که آقای مصباح‌یزدی که دانش‌آموخته فلسفه علامه طباطبایی و از پیروان اندیشه سیاسی امام خمینی بوده، پس از آغاز اعتراضات سیاسی امام خمینی و پیروان ایشان نسبت به دولت پهلوی با نگارش مقالاتی در باب ترویج اسلام سیاسی در نشریه بعثت می‌پردازد و پس از اختلاف با پیروان آیت‌الله شریعتمداری در این نشریه، از آنان جدا و نشریه انتقام را تأسیس می‌کند. او در این نشریه با کنش‌های کلامی در میناق زبانی سنت‌گرایی حوزه علمیه در پرسش‌وپاسخ با رویکرد محافظه‌کارانه آیت‌الله شریعتمداری، به ترویج اسلام رادیکال امام خمینی همت می‌گمارد.

**واژگان اصلی:** تفسیر قصد؛ مصباح‌یزدی؛ نهضت اسلامی؛ نشریه انتقام؛ نشریه بعثت.

۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران (نویسنده مسئول)

e1386k@gmail.com  
msadatinejad@ut.ac.ir

۲. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران.

## مقدمه

دههٔ چهل خورشیدی را بی‌شک می‌بایست مهم‌ترین مقطع تاریخ معاصر ایران تلقی کرد. تحولات اجتماعی و سیاسی که در آن دوره به وقوع پیوست همچنان بر سرنوشت جامعهٔ ایران سیطره افکنده است. قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ نقطهٔ عطف این تحولات بود زیرا به سان مهر پایانی بر فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیز و آغاز حرکت‌های سیاسی رادیکال تلقی شد که به سقوط دولت پهلوی منجر گردید. دلیل تأثیرگذاری این قیام نسبت به نمونه‌های مشابه پیش از آن، ورود مستقیم مجتهدان دینی به عرصهٔ فعالیت‌های سیاسی می‌باشد. این مسأله موجب شد اسلام سیاسی به مثابه یک گفتمان جدید در برابر اسلام سنتی (و نه اسلام غیرسیاسی، چرا که اسلام فی‌الذات دینی اجتماعی و سیاسی است) قد برافرازد و پیروانش به نظریه‌پردازی برای آن بپردازند. در آن دهه هژمونی سیاسی مبارزه از آن جریان‌های چپ‌گرا بود و مراجع تقلید و مجتهدان حوزه‌های علمیه عمدتاً ورودی در سیاست نداشتند. به خصوص که زعامت مطلق آیت‌الله‌العظمی بروجردی بر حوزه‌های علمیه تشیع و پرهیز ایشان از کنش‌ورزی‌های سیاسی موجب کم‌اثر شدن فعالیت‌های سیاسی برخی طلاب جوان و آرمان‌گرا مانند گروه فداییان اسلام به رهبری سید مجتبی نواب‌صفوی بود. درگذشت آیت‌الله بروجردی در کنار برخی دیگر از عوامل اجتماعی و سیاسی، راه را برای ورود مستقیم بعضی از مراجع و مجتهدان شیعهٔ ایرانی به عرصهٔ سیاست هموار کرد. اول سقوط حکومت محافظه‌کار علی‌امینی که موجب شد فضای نسبتاً مساعد فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیزی که برای برخی جریان‌های پایبند به قانون اساسی مشروطه مانند جبههٔ ملی و نهضت آزادی ایران وجود داشت به مرور زمان مسدود شود و بدین سبب فضا برای کنش‌ورزی‌های رادیکال‌تر بدون توجه به مصلحت‌سنجی‌های سیاسی فراهم گردد. دیگر غرور دولت شاه نسبت به حمایت‌های بین‌المللی و اقتصادی غرب و به ویژه آمریکا از یک سو و درآمدهای سرشار نفتی از سوی دیگر که او را بی‌نیاز از توجه به نصایح و توصیه‌های نخبگان اجتماعی و سیاسی نمود و موجب شد اعتراضات امام خمینی و طلاب پیروی ایشان که ابتدا بر مبنای التزام به قانون اساسی مشروطه مطرح می‌شد به تدریج رنگ‌وبوی معارضه‌جویانه‌تری به خود بگیرد. تداوم این روند کار را به جایی رساند که دیگر هیچ نغمهٔ اصلاح‌طلبانه‌ای در هیاهوی استبداد پهلوی شنیده نشد و طومار آخرین حاکمیت سلطنتی ایران برچیده شد.

## الف) سامانه روش‌شناسی

هرمنوتیک قصد (**Intention's Hermeneutics**) یکی از نظریه‌های مهمی است که در سالیان اخیر در خصوص علم تفسیر ترویج یافته است. این روش به فهم یک گزاره تدوین شده از سوی مؤلف توجه دارد و هدف اصلی آن، بازیابی قصد نهفته در عمل گُش‌گر متن است. برای بازیابی این قصد باید به زمینه تاریخی متن و البته مؤلف رجوع کرد. این مقاصد نه‌نیت‌های درونی بلکه گُش‌گفتاری (**Speech Act**) اندیش‌مند محسوب می‌شوند. پژوهش‌گر درصدد یافتن آن است که متون تألیفی به چه قصدی تحریر شده‌اند و این قصد در متن، جاری است. این گُش ممکن است ترویج، تقبیح، تمجید یا تردید یکی از گفتمان‌های سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی زمانه اندیش‌مند باشد. این روش بیش از همه با نام کوئنتین اسکینر شناخته شده است. اسکینر از این روش برای تفسیر متون اندیشه‌ای مؤلفان کلاسیک استفاده می‌کند. او معتقد است برای فهم یک متن در تاریخ اندیشه سیاسی، باید به بازیابی و بازسازی قصدهای مندرج در میثاق زبانی (**Language Conventions**) آن دوره تاریخی پرداخت که مؤلف از آن‌ها به مثابه گُشی گفتاری بهره برده است. این گُش کلامی حالت مداخله‌ای دارد. نویسنده با بیان افکارش قصد دارد در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی دوره خود دخالت کرده و از نظری پشتیبانی یا انتقاد نماید. پس این نظرات حالت پرسش‌وپاسخ (**Question and Answer**) دارند. در نتیجه برای فهم یک متن، تنها فهم معنای آن کافی نیست، بلکه باید زمینه تاریخی متن را هم فهمید. با این حال، پارادایم اسکینر نه‌متن‌محور (**Textual**) و نه زمینه‌محور (**Contextual**) بلکه مؤلف‌محور است. در واقع، متن تألیف شده در حوزه اندیشه سیاسی بر این مبنا مورد واکاوی قرار می‌گیرد که قصد مؤلف در تبیین این نوشتار، متوجه کدامین اندیشه سیاسی یا جریان اجتماعی می‌شود و در نهایت چه تغییری در موازنه نیروها ایجاد می‌کند.

اسکینر در خصوص چگونگی تدوین تاریخ اندیشه بر مبنای روش خویش می‌گوید: «بنا بر استدلال من اگر قرار باشد تاریخ اندیشه را به سبکی دقیقاً تاریخی بنویسیم، باید متن‌های مورد بررسی خود را درون چنان بافت فکری و چارچوب گفتمانی‌ای قرار دهیم که بتوانیم این نکته را دریابیم که مؤلفان متون در هنگام آن‌ها چه می‌کرده‌اند. به بیان متداول امروزی تأکید من بر این است که متن‌ها جنبه اجرایی یا کرداری دارند» (اسکینر، ۱۳۹۳، ۱۰). منظور از بررسی گُش‌های گفتاری، مطالعه حوزه‌اموری است که سخن‌گویان می‌توانند با استفاده از جمله‌ها و واژه‌ها انجام دهند. به نظر

اسکینر: «برای این کار باید متن‌های مورد بررسی را بر آن زمینه‌های فکری‌ای قرار دهیم که به ما این امکان را می‌دهند که از آنچه مؤلفان‌شان با نوشتن آن‌ها انجام می‌دادند آگاه شویم» (اسکینر، ۱۳۹۳، ۲۳). این یعنی نوعی بررسی تاریخی اندیشه‌های سیاسی یا به عبارت تاریخی‌اندیشی تاریخ اندیشه که می‌کوشد دیدگاه واقع‌گرایانه‌تری در باب رابطه میان مورخان و شواهدی که در دست دارند ارائه دهد. زیرا به نظر او تاریخ نه حقیقتی جامع بلکه وضعیتی است که پیوسته از نو تفسیر می‌شود. بدین ترتیب نمی‌توان قرائتی یگانه و منحصر به فرد از ادوار تاریخ اندیشه سیاسی و تحولات اجتماعی ارائه داد و این تفاسیر گوناگون بر مبنای نظریه تفسیر قصد، مبتنی بر نقش کنش‌های کلامی اندیش‌مندان در سیر صعود یا افول جریان‌های سیاسی است. بنابراین اسکینر در مقابله با رویکرد وقایع‌نگاری صرف تجربه‌گرایان، بر نوعی پدیدارشناسی رخداد‌های تاریخی با بررسی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی متن تألیف‌شده تأکید دارد.

وی ضمن مخالفت با مفاهیم انتزاعی و فراتاریخی در سیر اندیشه سیاسی، عقلانیت را مفهومی تاریخی دانسته و درباره این مسأله که آیا عقاید کنش‌گر تاریخی، عقلانی است یا خیر می‌گوید: «باورهای آنان باید در اوضاع و احوالی که خودشان را در آن می‌یابند باورهای مناسبی باشد و به همین سبب آن‌ها را صحیح می‌دانند. بنابراین یک اعتقاد عقلانی، اعتقادی است که شخص از طریق نوعی فرآیند معتبر استدلال به دست آورده باشد» (اسکینر، ۱۳۹۳، ۶۸). رویکرد اسکینر، مورخ را ملزم به کوشش برای بازیافتن بستر و زمینه پیش‌فرض‌ها و باورهای می‌کند که نشان دهد نوشتار مؤلف، در آن دوره خاص، عقلانی بوده است. در حالی که شی‌انگاری فراتاریخی موجب می‌شود اندیشه به مثابه موجودی مستقل ترسیم شود که از نمونه اولیه‌ای در نقطه معینی از تاریخ نطفه بسته و در طول تاریخ رشد یافته و نقش کنش‌گران و مؤلفان در زایش اندیشه‌ها نیز فراموش شود یا در بهترین حالت به عنوان کاتالیزورهایی که واکنش را تسریع بخشیده‌اند در نظر گرفته می‌شود. حال آن‌که اسکینر در پدیدارشناسی زایش و یا زوال اندیشه‌های سیاسی نگرشی درون‌تاریخی داشته و پس‌زمینه وضعیتی را که هایدگر وضعیت پرتاب‌شدگی می‌نامد، در نظر می‌گیرد و اساس تفسیر قصد بر این مبناست که اندیشه‌ها درون وضعیتی سیاسی و اجتماعی و در تقابل با دیگر تفکرات و مواضع تاریخی زمانه مورد نظر، تبیین و ترویج می‌شوند.

اسکینر یک متن را تنها به سان واژگانی که در کنار یک‌دیگر قرار گرفته‌اند و معنایی را تداعی می‌کنند در نظر نمی‌گیرد بلکه برای آن یک وضعیت کارکردی قائل است. این روش دقیقاً در تضاد با

روش هرمنوتیک سنتی است که متن را تنها به مثابه گزاره‌ای بررسی می‌کند که می‌بایست به فحوای آن راه یافت. او در این زمینه به وضوح از ویتگنشتاین تأثیر پذیرفته است. اندیشه‌های ویتگنشتاین به دو دورهٔ متقدم و متأخر تقسیم می‌شود. به نظر ویتگنشتاین متقدم: «جهان تماماً متشکل از امر واقع است یعنی زبان متشکل از مجموعه‌ای از گزاره‌هاست و هر گزاره‌ای به سان تصویری می‌ماند که بازنمایی‌کنندهٔ واقعی در جهان است. اما به نظر ویتگنشتاین متأخر، سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت یا به عبارت دقیق‌تر بخشی از یک شیوه یا وجهه‌ای از زندگی است» (پورچناری، ۱۳۹۱، ۵۱). این ایده برگرفته از نظریهٔ بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است. در این نظریه، با تشبیه فعالیت زبانی به شکلی از زندگی، جنبه‌ای کارکردی به زبان می‌بخشد. بدین صورت، معنای یک واژه با کاربرد آن گره می‌خورد. اسکینر با اشاره به نظریهٔ ویتگنشتاین می‌گوید: «باید از پرسیدن دربارهٔ معانی کلمات دست برداریم و در عوض بر نقش‌های گوناگونی که آن معانی می‌توانند در بازی‌های مختلف زبانی ایفا کنند تأکید گذاریم» (اسکینر، ۱۳۹۳، ۲۱). بدین ترتیب وی متون اندیشهٔ سیاسی را به مثابه پرسش و پاسخ‌هایی می‌بیند که در یک دورهٔ تاریخی مشخص میان کنش‌گران آن دوره در جریان بوده است زیرا به اعتقاد او: «متون اندیشه در حکم جواب‌های یک مسأله هستند و زمانی می‌توان به فهم آن‌ها نائل شد که مسائل مربوطه به صورت تاریخی مورد بازیابی قرار گیرد. بر این اساس متون مذکور باید به عنوان بخشی از یک گفت‌وگوی مستمر شناخته شوند» (پورچناری، ۱۳۹۱، ۹۱). وی معتقد است قصد مؤلف در عمل وی که از طریق گفتارش به آن دست زده، مشهود است و نیازی به ذهنی‌گرایی و تلاش برای نفوذ به ذهن و باطن نویسنده نیست زیرا تأکید صرف بر عمل انجام‌شده است تا قصدهای ذهنی. پس ما نیازی نداریم که خود را به امور ذهنی مؤلف مشغول سازیم، زیرا سوژه ما متون و کرداری بودن آن‌هاست. این یکی از اختلافات اساسی او با پساساختارگرایان است. «پساساختارگرایان علاوه بر این‌که با تأکید بر مرگ مؤلف، توجه ویژه اسکینر به مؤلف را مورد نقد قرار می‌دهند؛ قصد را به معنای برنامه‌ای برای انجام یک عمل می‌دانند در حالی که برای اسکینر قصدها مندرج در عمل هستند» (پورچناری، ۱۳۹۱، ۱۱۹).

او برای اثبات این نکته، مفهوم عنوان میثاق‌های زبانی را مطرح و تأکید می‌کند: «میان میثاق‌های زبانی و اندیشهٔ مؤلف، رابطهٔ تنگاتنگی وجود دارد. بدین معنا که اندیشهٔ مؤلف فقط با بازیابی میثاق‌های مرسوم‌اش قابل فهم و درک است و اندیشهٔ اندیش‌مند سیاسی همواره به وسیلهٔ میثاق‌های اجتماعی و زبانی مرسوم شکل می‌گیرد» (پورچناری، ۱۳۹۱، ۷۷). به عقیده او تبیین کنش مذکور

مستلزم بازیابی قصدها با توسل به میثاق‌های مرسوم حاکم بر آن گفتار است. منظور از این میثاق‌ها، معنای عمومی یک عمل قراردادی است. یعنی شیوه‌ای که آن گفته معین در موقعیت معین، بر طبق آن باید فهمیده شود. پس نیت‌هایی را که انسان به کمک آن‌ها عمل می‌کند می‌توان از درک مضمون و مفهوم قراردادی خود عمل استنتاج کرد. برای مثال زمانی که دوستی ضمن تماشای ما برای ما دست تکان می‌دهد، در میثاق اجتماعی ما، از ما خداحافظی می‌کند. اما زمانی که از دوردست، دو دستش را برای ما تکان می‌دهد قصد دارد به ما هشدار دهد. دلیل تأکید اسکینر بر فهم کنش کلامی مؤلف در میثاق زبانی مرسوم در زمینه اجتماعی آن دوره، مرتبط با همان نقدی است که بر فراتاریخی بودن متون اندیشه‌ای ابراز می‌داشت. درک این میثاق‌های زبانی به مورخ کمک می‌کند فارغ از اندیشه‌های امروزی و معنای کنونی لغات، به فهم اندیشه‌های کلاسیک دست یابد.

این مسأله به خصوص درباره متون اندیشه‌ای بیش از دیگر متون، صدق می‌کند. زیرا مؤلف ضمن این‌که درون میثاق‌های مرسوم زبانی به گفت‌وگو می‌پردازد؛ قصد دارد که با دفاع کردن، نقد نمودن، رد یا تأیید برخی نظریات و گزاره‌ها؛ در آن میثاق‌ها تغییری ایجاد کند و یا میثاقی را مستحکم‌تر از قبل نماید. بنابراین در عین حال که افراد، درون زمینه اجتماعی و با استفاده از میثاق زبانی خاصی به کنش می‌پردازند، تلاش می‌کنند در آن میثاق‌ها تغییر ایجاد کنند. به بیان دیگر درون تاریخ، تاریخ را تغییر می‌دهند. بنابراین همان‌گونه که پیش از این اشاره شد اسکینر خود در نقد متن‌گرایان، به زمینه توجه خاصی دارد ولی زمینه‌گرایان را متهم می‌کند که قادر به تمایز میان عمل و شرایط عمل نیستند. زیرا به نظر آنان این زمینه اجتماعی است که موجب شکل‌گیری، بسط و تغییر ایده‌ها می‌شود. این مسأله موجب می‌شود تا نقش اختیارگر مؤلف نادیده گرفته شود. در حالی که اسکینر با منطق پرسش‌وپاسخی بودن متون اندیشه، آن‌ها را به سان مداخله‌هایی در نظر می‌گیرد که در نزاع‌های فکری زمانه رخ داده است. با این نگرش به تفسیر کنش‌های کلامی آیت‌الله مصباح‌یزدی در مقالاتی که طی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ در نشریات بعثت و انتقام نگاشته می‌پردازیم تا مقصود وی از تغییراتی که این گفتارها در موازنه نیروهای سیاسی ایجاد می‌کرده دریابیم. ایشان از ابتدای فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خود در اوایل دههٔ چهل خورشیدی درصدد مقابله با محافظه‌کارانی هم‌چون آیت‌الله شریعتمداری است که اعتقاد چندان‌ی به مبارزهٔ رادیکال ندارند. او که متأثر از فراگیری فلسفه نزد علامه طباطبایی بود، در دو زمینهٔ فراگیری فلسفه و ورود حوزویان به سیاست برخلاف سنت مرسوم حوزه‌های علمیهٔ قم قدم برداشت. بنابراین او قصد مداخله در میثاق سنت‌گرایی

حوزوی و ترویج میثاق اسلام سیاسی را داشته است. به همین دلیل با نوعی رادیکالیسم فکری به پرسش‌وپاسخ با مراجعی می‌پردازد که در جریان مبارزه همراهی کاملی با امام خمینی ندارند و در همین دوران با انتشار نشریه انتقام که در اوایل سرکوب‌های پس از قیام پانزده خرداد، به عنوان نشریه مخفی حوزه علمیه قم منتشر نمود، نظرات خود درباره برخی از مسائل و اندیشه‌های سیاسی را بیان کرد. او پیش از آن نیز در نشریه بعثت، نظر خود درباره برخی رخدادها و همچنین جریان‌های سیاسی را تبیین کرده بود.

### ب) زمینه اجتماعی زندگی آیت‌الله مصباح‌یزدی

برای بررسی موضوع این پژوهش هم‌چون بسیاری دیگر از سوره‌های تاریخی در حوزه اندیشه سیاسی نیازمند مطالعه و دقت در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری شخصیت اندیش‌مندانی هستیم که در آن عرصه می‌زیسته‌اند. بر مبنای پارادایم اسکینر در این خصوص باید ابتدا چستی وضعیت جامعه و زمانه مؤلف را مورد توجه قرار داد. از این طریق ضمن دستیابی به زمینه‌های تربیتی وی می‌توان با میثاق زبانی مسلط در آغازین سال‌های حیات او آشنا شد و دریافت که چه پرسش‌هایی در ذهن و اندیشه وی پدید آمد که مسیر فکری او را روشن‌تر و معین‌تر نمود.

«محمدتقی مصباح‌یزدی در سال ۱۳۱۳ در یزد متولد شد» (اسلامی، ۱۳۸۲، ۱۹). شهرستان یزد از دیرباز از مناطق مذهبی ایران بوده و «خانواده مصباح‌یزدی از خانواده‌های سستی شهر بودند که به برگزاری مراسم‌های مذهبی و سوگواری برای اهل بیت می‌پرداختند» (عربی، ۱۳۸۱، ۱۹). سال تولد او، اوج سلطه مطلقه و بلامنازع رضاشاه پهلوی بود. شاهی که قصد کرده بود با زدودن مظاهر دینی از جامعه سستی ایران، چهره جدیدی به آن بدهد. «رضاشاه تظاهرات عمومی در عید قربان و زنجیرزنی در ماه محرم را غیرقانونی اعلام کرد و برای عزاداری در ماه محرم محدودیت‌هایی قائل شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۷۵). اما مهم‌ترین اقدامی که نفرت عمومی اقشار و خانواده‌های مذهبی ایران نسبت به او را شدت بخشید؛ این بود که «در سال ۱۳۱۳ پس از دیدار از ترکیه که در آن‌جا نیز مصطفی کمال به اقدام مشابهی دست زده بود؛ دستور کشف حجاب داد و پوشیدن چادر را ممنوع کرد. این در حالی بود که زنان هم‌چنان از حق رأی و نامزدی در انتخابات عمومی محروم بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۷۹). طبیعی است در خانواده مذهبی مصباح و در شخصیت وی که از کودکی با مراسم‌های عزاداری و آموزه‌های دینی رشد یافته بود؛ احساس نفرت از حکومت وقت پدید آید. با

این شرح از چیستی وضعیت زندگی خانوادگی و اجتماعی مصباح‌یزدی در کودکی، به آسانی روشن می‌شود که دغدغه حفظ اعتقادات و احکام دینی به عنوان محوری‌ترین بخش از زندگی اجتماعی یک مسلمان، برای او از کودکی نهادینه شده بود و این مسأله از مهم‌ترین زمینه‌هایی است که موجب ترویج و ترغیب او به آغاز تحصیلات دینی در حوزه علمیه شد. درحقیقت پرسش اصلی که کُنش‌های گفتاری او در آینده را شکل می‌داد، چگونگی دفاع از آموزه‌های اسلامی در برابر مکاتب و آیین‌های غیراسلامی و جلوگیری از ترویج اندیشه‌های دین‌ستیزانه حکومت بود که موجب شد وی به سوی میثاق‌زبانی سنت‌گرایی مذهبی که تحت مدیریت حوزه‌های علمیه و مراجع شیعه ترویج و تثبیت می‌شد، گرایش یابد. دو دلیل عمده برای گرایش آقای مصباح به تحصیلات دینی می‌توان ذکر کرد. اول زمینه مذهبی خانوادگی و علاقه پدر و مادرش به طلبگی و دوم تشویق‌های یکی از خویشان مادری او به نام شیخ احمد آخوندی که در نجف کتاب‌فروشی داشت. او می‌گوید: «خانواده‌ام به طلبگی علاقه‌مند بودند و این علاقه با آمدن شیخ احمد آخوندی تقویت شد» (عربی، ۱۳۸۱، ۱۹). محمدتقی نوجوان «پس از پایان تحصیلات ابتدایی برای فراگیری مقدمات طلبگی در تابستان ۱۳۲۶ وارد حوزه علمیه شفیعیه یزد شد» (اسلامی، ۱۳۸۲، ۲۱). و در «سال ۱۳۳۱ در قم مشغول تحصیل شد» (عربی، ۱۳۸۱، ۳۱).

مهم‌ترین اقدام این طلبه جوان تا پیش از آغاز نهضت اسلامی در اوایل دهه چهل خورشیدی نگارش نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی به منظور درخواست برگزاری کلاس‌های اخلاقی بود. «در نامه خاطر نشان شده بود که اساساً ترقی و تعالی اخلاقی طلاب، از بزرگ‌ترین اهداف حوزه علمیه است. او پس از تنظیم نامه آن را به امضای دویست نفر از علمای حوزه می‌رساند. آیت‌الله بروجردی پس از مشاهده امضاها ذیل آن، محتوای نامه را تصدیق فرمود و در جمع علمای تراز اول حوزه که به مناسبت عید نوروز به دیدار ایشان آمده بودند، ضمن طرح نامه از آنان درخواست می‌فرماید که در زمینه تشکیل درس اخلاق در حوزه، تدبیری جدی بیندیشند؛ لکن تدبیر درخوری نمی‌شود و آن نامه عملاً به فرجام نمی‌رسد» (صنعتی، ۱۳۸۷، ۵۷). اوّلین کُنش کلامی مصباح درون میثاق سنت‌گرایی حوزه و در راستای تقویت اخلاقی نیروهایی بود که مصباح آنان را به مثابه سربازان میدان نبرد جهت مداخله در مکاتب رایج و آغاز نمودن پرسش و پاسخ با مخالفان مذهبی می‌دید.

در همین سال‌های ابتدایی تحصیل محمدتقی مصباح‌یزدی در حوزه علمیه قم است که از یک‌سو نگرش و زمینه ذهنی‌اش به فلسفه آغاز شده و از سوی دیگر گرایش به فعالیت‌های سیاسی و



اجتماعی نیز در وی تقویت می‌شود. در دهه‌های بیست و سی خورشیدی و با توجه به فضای باز سیاسی ناشی از نهضت ملی شدن صنعت نفت، فعالیت‌های حزب توده به عنوان بزرگ‌ترین جریان مارکسیستی کشور به شدت افزایش یافته بود. مبارزه با مارکسیسم یکی از محورهای اصلی فعالیت‌های فکری نویسندگان و سخن‌وران مذهبی اعم از مُلا و مُکلا بود و این وضعیت نه تنها بسیاری از علمای دینی و مراجع تقلید هم‌چون آیت‌الله بروجردی را نگران ساخت بلکه نیروهای مذهبی نواندیش مانند مهندس مهدی بازرگان را نیز به فکر فرو برد. جریان‌های مارکسیستی به خصوص بر دانشگاه‌ها تمرکز کرده بودند. بازرگان تأیید می‌کند که «کنش ایدئولوژیک حزب توده و خالی بودن زمینه برای مقابله با این ایدئولوژی موجب رشد حرکت این گروه در دانشگاه‌ها شد» (نجاتی، ۱۳۷۵، ۲۴۹). مبارزه با تفکرات مارکسیستی و تلاش برای اقناع نسل جوان از سوی عالمان دینی موجب شد برخی طلاب جوان، در جهت تغذیه فکری خود به تحصیل فلسفه روی بیاورند. کسی که برای آموزش طلاب پیش‌قدم شد، دکتر سیدمحمد بهشتی بود که ارتباط وثیقی با دانشجویان و انجمن‌های اسلامی داشت. وی «دبیرستانی با نام دین و دانش تأسیس کرد تا طلبه‌ها را با علوم جدید آشنا ساخته و مقدمات نزدیکی بیش‌تر حوزه و دانشگاه را نیز فراهم سازد. در کلاس‌های این مدرسه زبان خارجی، فیزیک، شیمی، فلسفه علم، ریاضیات و جامعه‌شناسی تدریس می‌شد» (صنعتی، ۱۳۸۷، ۵۵). «مصباح‌یزدی در کنار محمد مفتح، ناصر مکارم‌شیرازی و شیخ جعفر سبحانی از جمله دانش‌آموزان این مدرسه بود» (اسلامی، ۱۳۸۲، ۹۸).

مصباح درباره اهمیت فلسفه در پاسخ‌گویی به مخالفان فکری می‌گوید: «شبهات اعتقادی که از سوی مکاتب الحادی و التقاطی مطرح می‌شود باید با ادله عقلی پاسخ داده شود؛ زیرا در پاسخ ماده‌گرایان، نمی‌توان با آیه قرآن یا روایت استدلال کرد» (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۶، ۱۰۰). در حقیقت، گرایش به آموختن فلسفه موجب دوری تدریجی مصباح از میثاق سنت‌گرایی فقهی بود که موجب شد پس از آن از سلاح فلسفه و واژگان تئوریک و منطقی به جای استدلال‌های فقهی برای نقد و تخطئه جریان‌های مخالف بهره‌برداری کند. روایت مصباح از آن زمینه اجتماعی نیز چنین است: «در آن زمان مارکسیسم و فلسفه ماتریالیسم و دیالکتیک رواج زیادی داشت و به دلایل مختلف سیاسی، دست احزاب چپ در فعالیت تبلیغی باز بود و روزنامه‌ها و مجله‌های متعددی داشتند. آن‌ها در بین جوان‌ها از دانش‌آموزان تا دانشگاهیان نفوذ روزافزونی داشتند و خط فکری‌شان جوان‌های ما را تهدید می‌کرد. هر جوان مسلمانی که علاقه‌مند به اسلام و دفاع از اسلام بود، احساس نیاز می‌کرد

خود را به سلاحی مجهز نماید تا بتواند با آن‌ها مبارزه کند و چنین سلاحی جز مسائل معقول نبود؛ لذا چاره‌ای جز استفاده از فلسفه نبود» (عربی، ۱۳۸۱، ۹۴).

### پ) نهضت اسلامی

درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ تأثیری دوسویه بر رابطه حکومت پهلوی و عالمان دینی گذاشت. از یکسو دولت که تا آن زمان به واسطه جلوگیری از مقابله با آیت‌الله بروجردی از برخی تغییرات اجتماعی پرهیز می‌کرد، راه را برای خود هموار دید. «شاه در بیست و چهارم آبان ۱۳۴۰ مواد برنامه اصلاحات ارضی را تشریح کرد» (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴، ۱۶۳). این برنامه پیش از آن در «سال ۱۳۳۹ مطرح شد و آقای بروجردی با آن مخالفت نمود» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۲۶۹). ولی از سوی دیگر، برخی از اساتید، طلاب و حتی مراجعی که در دوره حیات آیت‌الله بروجردی به منظور رعایت حرمت استاد از ورود به فعالیت‌های سیاسی و ابراز موضع صریح اجتناب می‌کردند، راحت‌تر نظرات خود را دنبال نمودند. «در شانزدهم مهر ۱۳۴۱ دولت طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به تصویب رساند که ضمن آن، شرط اسلام از انتخاب‌شوندگان حذف شده بود. به علاوه قید سوگند به قرآن و شرط ذکوریت؛ برخلاف قانون اساسی تغییر یافته بود» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۲۷۰). به دنبال این خبر جمعی از مراجع قم از جمله امام خمینی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی در نامه‌های جداگانه‌ای خطاب به شاه نگرانی خود را از این مسأله اعلام کردند. نکته مهم در این مقطع، تأکیدهای چندباره امام بر اجرای قانون اساسی و حتی قوانین موضوعه مجلس است. بر این اساس وی بیش از آن‌که بر مضامین شرعی به عنوان دلیل مخالفت خود پافشاری کند، دولت را به سبب تخلف از قانون بازخواست می‌نماید و دلیل مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را از موضع حفظ قانون اساسی اعلام کرد. این مسأله نشان می‌دهد که اندیشه اسلام سیاسی در بدو رشد بر مبنای گُش‌های اصلاح‌طلبانه و نه رادیکال شکل گرفت. بر همین اساس امام خمینی در تلگرافی به تاریخ پانزدهم آبان به نخست‌وزیر نوشت: «تصویب‌نامه غیرقانونی شما برخلاف شریعت اسلام و برخلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است. اگر گمان کردید با تصویب‌نامه غلط و مخالف قانون اساسی می‌شود پایه‌های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سُست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ۹۰). ایشان پس از برگزاری رفراندوم انقلاب سفید نیز در تبیین کنش‌ورزی

اصلاح‌طلبانه خویش فرمود: «من از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم. دستگاه‌ها با سوءتدبیر و با سوءنیت‌گویی مقدمات آن را فراهم می‌کنند. من چاره در این می‌بینم که این دولت مستبد به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی کنار برود» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ۱۵۳). حتی پس از حمله گارد و نیروهای دولتی به مدرسه فیضیه قم در فروردین ۱۳۴۲ که موجب زخمی و کشته شدن برخی طلاب گردید، امام خمینی، شخص نخست‌وزیر را مورد انتقاد صریح و مشخص قرار داد: «اکنون که مرجع صلاحیت‌داری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون‌آمیز در جریان است، من به نام ملت از آقای علم، شاغل نخست‌وزیری، استیضاح می‌کنم» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ۱۷۸). با فرارسیدن ماه محرم بحران شتاب بیش‌تری گرفت. روز سیزدهم خرداد مصادف با عاشورای حسینی، امام خمینی در حالی که جمعیت بسیاری او را مشایعت می‌کردند وارد مدرسه فیضیه شد و طی سخنانی فرمود: «ای آقای شاه، ای جناب شاه، من به تو نصیحت می‌کنم. دست از این اعمال و رویه بردار. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند که تو بروی، همه شکر کنند. من نمی‌خواهم تو این‌طور باشی. این‌قدر با روحانیت مخالفت نکن. از روحانیین بشنو. این‌ها صلاح ملت را می‌خواهند. این‌ها صلاح مملکت را می‌خواهند. والله اسرائیل به درد تو نمی‌خورد، قرآن به درد تو می‌خورد. ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می‌گوید از اسرائیل حرف نزنید، از شاه هم حرف نزنید؟ یک‌جوری این مطالب را به برسانید به این آقا. شاید بیدار بشود. شاید روشن بشود یک‌قدری. اطرافش را گرفته‌اند، شاید نگذارند این حرف‌ها به او برسد. ما متأسفیم» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ۲۴۸).

«نیمه‌شب پانزدهم خرداد، مأموران انتظامی در قم، امام خمینی را در منزلش دستگیر و به تهران منتقل و در پادگان عشرت‌آباد بازداشت کردند. انتشار خبر با اعتراض وسیع مردم روبرو شد. صبح روز پانزدهم، جمعیت کثیری در قم به طرف صحن حرم حضرت معصومه (س) حرکت کردند و چون به اخطار مأموران انتظامی توجه نمودند با آتش سلاح‌های سربازان روبرو شده و جمعی کشته و مجروح شدند. در تهران نیز تظاهرات از میدان بارفروش‌ها آغاز شد و در بازار و میدان ارگ به اوج خود رسید. عده زیادی از دانشجویان دانشگاه تهران کلاس‌های درس را تعطیل کرده و گروهی از آن‌ها به خیابان‌ها آمده و با شعار طرفداری از امام خمینی و اعتراض به بازداشت وی به دیگر تظاهرکنندگان پیوستند» (نجاتی، ۱۳۷۱، ۲۳۴). دولت پهلوی پس از سرکوب قیام پانزده خرداد، امام را

در منزلی در داودیه تهران محصور نمود. آقای مصباح در دوران حصر امام، نامه‌ای به ایشان نوشت و در آن ضمن بیان نتایج قیام، از دغدغه‌های خود نسبت به وضعیت اخلاقی و فرهنگی حوزه علمیه و عدم اهتمام دیگر مراجع نسبت به این مسأله سخن می‌گوید: «متأسفانه دست ما که فعلاً به گرد پای شما هم نمی‌رسد و سایر آیات هم که یا اساساً با این‌گونه افکار مبتدعه مخالفند و یا این‌که اجرای آن‌ها را منوط به ریاست مطلقه خودشان می‌دانند. بدیهی است ادامه وضع فعلی، فوق‌العاده خطرناک می‌باشد و محصلینی که از وضع بی‌سروسامانی و بی‌بندوباری روحانیت ناراضی‌اند، فوج فوج بیرون خواهند رفت و رؤسای روحانیت که تاکنون روش عاقلانه‌ای برای اصلاح وضع تحصیلی اتخاذ نکرده‌اند و هم‌چنین وسایلی برای تقویت ایمان و تهذیب و اخلاق فراهم نیاورده‌اند، مسئول خواهند بود» (صنعتی، ۱۳۸۷، ۱۰۱۴). اشاره مصباح به لزوم تقویت ایمان و اخلاق در حوزه، نشان‌گر آن است که در شرایط مبارزه نیز او هم‌چنان دغدغه‌های فرهنگی خود درباره حوزه را حفظ کرده و برای آن‌ها نسبت به مسائل سیاسی اولویت بیش‌تری قائل بود. هم‌چنان که اولین کُتش کلامی او در ارسال نامه به آیت‌الله بروجردی نیز از همین دغدغه فرهنگی نشأت می‌گرفت که ریشه در زمینه اجتماعی و خانوادگی او داشته است. با این حال، طی رادیکال‌تر شدن فضای سیاسی، مصباح نیز به جرگه طلاب مبارز پیروی خط امام پیوست. هرچند هم‌چنان بر پابندی به قانون مشروطه و پرهیز از فعالیت‌های براندازانه تأکید می‌شد. این مسأله در مقالات او که در نشریات مخفی مبارزان حوزوی منتشر می‌شد، مشهود است.

### ت) نشریه بعثت

سابقه انتشار نشریاتی از سوی حوزویان به سال‌های پایانی دهه سی خورشیدی بازمی‌گردد. «اولین مجله دینی به مدیریت جمعی از علمای حوزه علمیه قم؛ مکتب اسلام نام داشت که شماره نخست آن در بهمن ۱۳۳۷ منتشر شد. حامیان مالی آن برخی از تجار بودند که از طریق آیت‌الله شریعتمداری کار را دنبال می‌کردند» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۳۴۱). این ماهنامه از ورود صریح به مسائل سیاسی پرهیز کرده و همان احتیاطی را که مرحوم بروجردی و سپس آقای شریعتمداری داشتند، دنبال می‌کرد. انتشار مکتب اسلام با محوریت آیت‌الله شریعتمداری موجب شد، طلب حامی امام خمینی نیز نشریه‌ای را منتشر کنند که در فضای رقابت با آن‌ها مکتب تشیع نام گرفت. «نخستین شماره مکتب تشیع در اردیبهشت ۱۳۳۸ به چاپ رسید» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۳۴۵). هاشمی‌رفسنجانی

که از مؤسسين اين مجله است با اشاره به اهداف سياسي مؤسسين در ارتباط با تبليغ و ترويج ايده‌هاي سياسي امام خميني توضيح مي‌دهد: «تصور ما اين بود كه هم با انتشار مقالات متنوع اين نشریه، كه در همه ابعاد عبادی و سياسي و اجتماعي اسلام مطرح بود، افكار مردم را آماده مي‌كنيم و هم شبكه‌اي را در اختيار داريم كه به هنگام نياز مي‌توانيم از آن بهره‌برداري كنيم» (هاشمي، ۱۳۸۶، ۱۱۴). «ارسال اعلاميه‌هاي سياسي امام و ديگر مبارزان مذهبي به آدرس مخاطبان نشریه مکتب تشيع يكي از كاركردهاي سياسي خاص نشریه پس از آغاز اعتراضات علما نسبت به دولت پهلوي بود» (هاشمي، ۱۳۸۶، ۱۲۱). سرانجام «به دنبال دستگيري هاشمي‌رفسنجاني و برخي ديگر، ساواک از ادامه انتشار اين نشریه جلوگيري کرد» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۳۴۷).

گرايش مصباح جوان به قلم‌ورزی نيز با تشديد مبارزات سياسي آغاز شد. مهم‌ترين نمود مقاله‌نویسی‌های سياسي مصباح‌یزدی در دو نشریه بعثت و انتقام است. هاشمي با اشاره به دوران حصر امام پس از پانزده خرداد مي‌گويد: «از اساسي‌ترين كارهاي ما در آن چند ماه، ايجاد تشكيلاتي بود كه مركزيت آن از يازده نفر تشكيل مي‌شد: آقایان [علی] خامنه‌ای، منتظري، رباني‌شيرازي، قلوسی، مصباح‌یزدی، اميني، محمد خامنه‌ای، آذري، مشكيني، حائري‌تهراني و من. نشریات مخفي بعثت و انتقام ارگان همين جمعيت بود. نشریه بعثت بيش‌تر جنبه سياسي و پرخاش‌گري داشت و نشریه انتقام جنبه ايدئولوژيك. بعثت را من اداره مي‌کردم و انتقام را آقای مصباح‌یزدی» (هاشمي، ۱۳۸۶، ۱۹۵). همكاري آيت‌الله مصباح با نشریه بعثت در زمينه مسائل فكري و ايدئولوژيك بود تا مطالب سياسي و عمومي‌تر، كه از تمايلات فلسفي و استدلالی مصباح نسبت به ديگران نشأت مي‌گرفت. با توجه به مطالب نشریه بعثت مشخص مي‌شود كه از شماره پنجم تا شماره نهم (به جز شماره هشتم) بخشي با عنوان «بحث فكري» در نشریه راه‌اندازی مي‌شود. مطالب اين بخش در راستای تئوري‌پردازي مبارزه امام خميني و نقد افراد و جريان‌هاي محافظه‌كار حوزه علميه به خصوص جريان حامی آيت‌الله شريعتمداري صورت مي‌گرفت كه درصدد القای ناکارآمدی مبارزه و در تلاش برای ايجاد فضای مصالحه با دولت بود. برای مثال در شماره هفتم در مطلبي تحت عنوان «امتياز نهضت‌هاي ديني» نویسنده پس از بيان اين‌كه محرک قيام‌هاي سياسي؛ احقاق حقوق اجتماعي ولي محرک قيام‌هاي ديني؛ انجام تكليف الهي است، مي‌نويسد: «در قيام‌هاي سياسي احتمال فرار از جنگ و تسليم شدن در برابر دشمن و خيانت به ملت و مصالحه كردن مصالح عمومي با منافع شخصي زياد است. اما مبارزه مذهبي چون بر اساس انجام وظيفه الهي و به عنوان جهاد مقدس ديني

می‌باشد، چنین عیوبی را نخواهد داشت. شخص متدین که به مبدأ و معاد و حساب معتقد است، هیچ‌گاه در اثر این‌که جان و مال و سایر حیثیات مادی‌اش به خطر می‌افتد، از میدان به در نمی‌رود و همیشه یک ضامن معتبر برای ادامه مبارزه در درون وجود خود دارد و آن نیروی عظیم ایمان و اعتقاد به خدا و روز جزاست و به همین دلیل تا آخرین نفس دست از مبارزه نمی‌کشد» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، الف)، (۱۳۳). در آخرین قسمت از بحث فکری در شماره نهم با عنوان «در راه تحول»، نویسنده بیان می‌کند: «به کسانی تذکر می‌دهیم که احياناً سخن از رنج‌ها و محنت‌های دو سه ساله اخیر می‌گویند و لطمات و سوءرفتارهای دستگاه حاکمه را با مقامات شامخ روحانیت و وعاظ و طلاب و مردم مسلمان با آب‌وتاب ذکر کرده و زبان به گله باز می‌کنند. مبارزات اخیر و لطمات ناشیه از آن، روحانیت را در مجرای جریان روز و توجه به سیاست جهانی و اطلاع بر اوضاع دنیا قرار داده و رکود و جمود سابق را از بین برده است. روابط روحانیت و دانشگاه بسیار حسنه شده و روح مذهبی دانشجویان عزیز دانشگاه تقویت می‌شود. این همه روزنه‌های امید و دریچه‌های پیشرفت و تحولی است که در شئون روحانیت پدیدار گشته است» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، الف)، (۱۷۶).

این مطلب علاوه بر این‌که با رئوس نامه آقای مصباح به امام در دوران حصر تطابق دارد، انتقادی به آیت‌الله شریعتمداری دارد که از رادیکال‌تر شدن مبارزه پرهیز داشت و به خصوص پس از تأسیس «دارالتبلیغ» بیش‌تر بر اداره امور جاری حوزه تأکید می‌کرد. آیت‌الله خامنه‌ای نقل می‌کند: «در تابستان ۴۳ که در مشهد بودم، اختلاف بین امام و آقای شریعتمداری در این مورد بالا گرفت» (جعفریان، ۱۳۸۶، ۳۱۱). زیرا به گفته آیت‌الله منتظری، نظر امام این بود که وقتی ما داریم با نظام شاه و دولت مبارزه می‌کنیم، مطرح کردن این‌که می‌خواهیم مبلغ تربیت کنیم، سبب می‌شود که افکار یک عده در این مسیر قرار بگیرد و از اصل مبارزه غفلت کنند. منتظری درباره تحقق این پیش‌بینی امام روایت می‌کند: «با این قضیه [دارالتبلیغ] طلبه‌ها و مدرسین قم دو دسته شدند. یک عده طرفدار آقای شریعتمداری که در دارالتبلیغ تدریس می‌کردند و در حقیقت از مبارزه با رژیم جدا شدند و عده‌ای دیگر در مسیر مبارزه با شاه و دستگاه حاکم قرار گرفته و از آقای خمینی جانب‌داری می‌کردند» (منتظری، ۱۳۷۹، ۹۳).

بنابراین گنش‌های کلامی آیت‌الله مصباح در راستای ترویج اسلام انقلابی و نقد رویکردهای محافظه‌کارانه برخی مراجع و طلاب حوزه علمیه که با جریان مبارزه هم‌سو نبودند، شکل گرفت تا موازنه نیروها را به نفع طلاب و مدرسین حامی امام خمینی تغییر دهد. کاربرد میثاق زبانی

سنت‌گرایان حوزه در ارتباط با ترویج رویکرد اسلام انقلابی و رادیکال در مقابل محافظه‌کاران در این مقالات مشهود است. چنان‌که اعتقاد به معاد و حساب روز رستاخیز به مثابه یکی از اصول اساسی اسلام را معیاری بر پابندی به راه مبارزه القا می‌کند که محافظه‌کاران به واسطه عدم پایداری در مبارزه، اعتقاد راسخی به آن ندارند. تقابل طلاب رادیکال پیروی امام با منس محافظه‌کارانه آیت‌الله شریعتمداری در سال ۱۳۴۳ به اوج خود رسید و تبعید امام به واسطه اعتراض به لایحه کاپیتولاسیون و موضع شریعتمداری در قبال این لایحه که نرم‌تر از صحبت امام بود، اختلافات را تشدید کرد.

امام خمینی طی سخنانی، اعتراض صریح و تند خود به کاپیتولاسیون را ابراز و از سکوت دیگران به خصوص عالمان دینی انتقاد نمود: «ما را فروختند. استقلال ما را فروختند. عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت. عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند. تمام مستشاران نظامی آمریکا، این‌ها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند. والله، گناهکار است کسی که داد نزند. والله، مرتکب [گناه] کبیره است کسی که فریاد نکند. ای سران اسلام، ای علمای نجف، ای علمای قم، به داد اسلام برسید» (موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ۴۱۵). «در شب سیزدهم آبان ۱۳۴۳ امام خمینی را در منزل مسکونی خود در قم دستگیر کرده و بلافاصله از فرودگاه تهران با هواپیمای نظامی به ترکیه تبعید کردند» (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴، ۱۹۷). هاشمی نقل می‌کند که پس از تبعید امام: «من، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی با آیت‌الله شریعتمداری ملاقات و از ایشان خواستیم حرکتی بکنند. ایشان اقدامات اعتراض‌آمیز را به مصلحت نمی‌دید و ضمن اشاره به تلفات گذشته، گفت: جواب این خون‌ها را چه کسی می‌دهد» (هاشمی، ۱۳۸۶، ۱۸۸). منتظری می‌گوید که آقای شریعتمداری در پاسخ به درخواست تعطیلی حوزه در اعتراض به تبعید امام گفت: «این کارها که نظم را به هم بزند، من حرام می‌دانم» (منتظری، ۱۳۷۹، ۱۱۴). سرانجام تشدید این اختلافات، منشأ جدایی آیت‌الله مصباح از نشریه بعثت و راه‌اندازی نشریه انتقام شد. روایت آقای مصباح از جدایی از بعثت و تأسیس انتقام چنین است: «[نشریه بعثت] ارتباط با بیوت برخی مراجع؛ غیر از بیت حضرت امام؛ داشت که چندان برای ما خوشایند نبود» (صنعتی، ۱۳۸۳، ۵۸). «به فکر افتادیم نشریه‌ای که مستقل باشد و فقط علاقه‌مندان به حضرت امام در آن مشارکت داشته باشند راه‌اندازی کنیم تا این‌که با کمک آقای هاشمی توانستیم ماشین [تکتیر] دیگری تهیه کنیم و نشریه‌ای به نام انتقام تأسیس کردیم» (صنعتی، ۱۳۸۷، ۹۰).

## ث) نشریه انتقام

اولین شماره نشریه در بیست‌ونهم آذر ۱۳۴۳ مصادف با پانزدهم شعبان منتشر شد و در مقاله‌ای با عنوان «اصلاحات در کابینه سازندگی» ضمن اشاره به کابینه منصور و اقدام او در تبعید امام می‌نویسد: «بدین وسیله زبان ناطق روحانیت را بست و سایر مراجع قم را با تهدید و ارعاب از ادامه مبارزه منصرف نمود، غافل از این‌که اکثریت ملت ایران مقلد حضرت آیت‌الله خمینی هستند و وظیفه آنان قبلاً از طرف معظم‌له تعیین شده و اگر چند روزی سکوت اختیار کنند برای رعایت احترام بزرگان و به امید اقدامات ایشان است» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۱۸). او در ادامه در مقاله‌ای با عنوان «امید در قاموس روح» ضمن انتشار سخن امام در سخنرانی علیه کاپیتولاسیون که تقیه را حرام و سکوت را از گناهان کبیره شمرد، بیان می‌کند که: «وجوب دفاع از اسلام یک حکم اجتماعی است و تشخیص خطر نسبت به اساس دین بستگی به نظر خود شخص دارد نه نظر مجتهد» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۲۳). او در این کنش گفتاری، طلاب و مقلدین مراجعی را که در مبارزه هم‌پای امام حرکت نمی‌کردند، خطاب قرار می‌دهد و اعلام می‌کند که برای مبارزه نیازی به فتوای مراجع نیست. بدین ترتیب با بهره‌برداری از میثاق‌زبانی سنت‌گرایی اسلامی مبنی بر وجوب تقلید در فروع دین و حرمت آن درباره اصول اسلامی؛ بار دیگر ضمن نقد رویکردهای محافظه‌کارانه مراجع و حوزویان سنت‌گرا؛ این منش آنان را در تقابل با اعتقادات اصیل دینی قلمداد می‌کند.

شماره دوم انتقام در بیست‌وششم آذر ۱۳۴۳ منتشر شد. آیت‌الله مصباح در این شماره که مصادف با ماه رمضان بود، در مقاله‌ای با عنوان «ماه خدا» به تجلیل از امیرالمؤمنین (علی‌ع) پرداخته و با کنایه به مراجعی که در برابر رژیم سکوت کرده‌اند می‌نویسد: «صرف ادعای طرفداری از علی (ع) دردی را دوا نمی‌کند. کسانی که در حدود قدرت‌شان از حق و عدالت دفاع نمی‌کنند یا با سکوت ننگین خود به تسلط حکومت‌های خودکامه و ستم‌پیشه کمک می‌نمایند، به استناد کلام علی (ع) در شمار یاران معاویه‌اند» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۳۴). این مطلب توضیح روشنی از کارکرد میثاق‌زبانی اسلام سنتی در راستای تئوری‌پردازی اسلام رادیکال و انقلابی است و با بیان این‌که اعتقاد و ایمان به سیره اهل بیت و به طور خاص امام علی (ع) که مورد وثوق کلیه شیعیان است؛ این پیروی را مستند به عمل به سیره سیاسی ایشان در مبارزه با ظلم و عمال فساد می‌داند. وی در مقاله دیگری با نام «نظری به نهضت روحانیت» به تحلیل کم‌کاری و سهل‌نگاری علمای دینی در شکست جنبش مشروطه و نهضت نفت می‌پردازد: «روحانیت شیعه هم‌چنان سرگرم تحقیق در رشته‌هایی چند از علوم



اسلامی بود. فضای ذهن دانشمندان دینی را مسائل و مشکلات آن علوم به طوری فراگرفته بود که روزنه‌ای برای نفوذ به مسائل اجتماعی و سیاسی و حتی پاره‌ای از علوم متروکه اسلامی باقی نمانده بود» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۳۹). این مطلب اشاره روشنی به علاقه مصباح‌یزدی به فلسفه و انتقاد از علمای سنتی حوزه به دلیل طرد فلاسفه و تعطیلی این درس در حوزه‌ها دارد که آن را در کنار محافظه‌کاری آنان در پرهیز از سیاست مورد نکوهش قرار می‌دهد. مصباح در شماره سوم منتشره در هشتم اسفند ۱۳۴۳ بار دیگر از سکوت در برابر رژیم انتقاد کرده و می‌نویسد: «چه بسا این فشارهایی که امروز به آن‌ها مبتلا شده‌ایم، کیفر عذرتراشی‌هایی باشد که برای ستم‌گران پیشین کرده‌ایم. بنابراین باید به هوش باشیم که دیگر ستم‌پیشگان را معذور نداریم و جباران و تجاوزکاران را به جای خود بنشانیم» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۵۷).

آقای مصباح مصباح در آخرین شماره انتقام به تاریخ پانزدهم مهر ۱۳۴۴ در مقاله‌ای با عنوان «حکومت شرعی» به نفی ایده ملازمه مرجعیت و حکومت در عصر غیبت می‌پردازد و بیان می‌دارد: «موضوع مرجعیت در فتوا با موضوع زعامت و حکومت اسلامی دو عنوان متغایر است که در اولی اعلیت در فقه و علوم مربوطه به آن شرط شده و در دومی اصل فقاهت و آگاه‌تر بودن به مسائل اجتماعی و سیاسی و ارجحیت از نظر اداره امور حکومتی و حفظ و صیانت حدود و ثغور دینی از تجاوز دشمنان داخلی و خارجی. بدیهی است که ملازمه‌ای بین این دو منصب وجود ندارد. کسی که مرجع فتوا بود، نظریاتش در بیان احکام غیرضروری اسلام متبع است، ولی رأی او در تشخیص موضوعات هیچ‌گونه اعتباری ندارد. در مسائل اجتماعی نیز مطلب از همین قرار است، یعنی آرای فقها در مقام بیان احکام کلی اسلام معتبر است ولی نظریات ایشان در تشخیص موضوعات اعتباری ندارد، مگر این‌که علاوه بر مقام اجتهاد در فقه، در مسائل اجتماعی هم تخصص داشته باشند. مثلاً فقها اتفاق دارند در این‌که دفاع از کیان اسلام و حفظ آن از خطرهایی که اساس دین را تهدید می‌کند واجب است ولی تشخیص وجود یا عدم خطر، شأن فقیه نیست و اگر شخصاً علم به وجود خطر داشته باشد، دفاع بر او واجب است هرچند مرجع تقلیدش صریحاً او را منع نماید» (خسروشاهی، ۱۳۷۹، (ب)، ۱۵۳). خطاب واضح مصباح به پیروان مراجعی چون آیت‌الله شریعتمداری است و به صراحت، صلاحیت مراجع در تشخیص موضوعات سیاسی و اجتماعی و به خصوص مبارزه را نفی می‌کند تا بار دیگر با مداخله در میثاق زبانی سنت‌گرایی حوزه؛ به نقد راهبرد محافظه‌کاران و ترویج اندیشه مبارزان بپردازد. آن‌چه از مقالات آیت‌الله مصباح در بعثت و انتقام

برمی‌آید این‌که وی به واسطه تحصیل فلسفه به منظور دفاع عقلانی از اصول مذهبی، به مرور از اسلام سستی و محافظه‌کارانه سنت‌گرایان حوزه دور شده و با توجه به زمینه‌های تربیتی و فضای رادیکال اوایل دههٔ چهل خورشیدی، به سوی اسلام انقلابی و رادیکال نزدیک‌تر می‌گردد و با کُش‌های گفتاری خود در میثاق‌های علمی؛ قصد دارد با مداخله در میثاق سنت‌گرایان؛ اسلام مبارز را ترویج کند که استفادهٔ وی از واژگان و تعبیراتی که ضمن اشاره به اصول اساسی اسلام و تشیع، اعتقاد به آن‌ها را منوط به عمل انقلابی و مبارزه‌جویانه می‌داند، حکایت از این امر دارد.

### جمع‌بندی

بر مبنای تئوری اسکینر مبنی بر تعیین مقصود نویسندهٔ مکتوبات تئوریک در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی؛ می‌بایست با بررسی زمینهٔ اجتماعی شکل‌گیری شخصیت سیاسی وی؛ نقش او در تغییر موقعیت جریان‌های سیاسی و تغییر موازنهٔ نیروها در یک مقطع خاص تاریخی را دریابیم. آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی در دورهٔ سلطنت مطلقهٔ پهلوی اول و مصادف با آغاز برخی اقدامات دین‌ستیزانهٔ رضا شاه، رشد کرد و متأثر از فضای مذهبی و سستی خانواده و محیط جغرافیایی، به قصد دفاع از اعتقادات دینی و اصول اسلامی روانهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم شد. در آن‌جا بار دیگر متوجه فضایی از تبلیغات دین‌گريزانه از سوی جریان‌های مارکسیستی شد و راه حل مقابله با آنان را در کاربرد فلسفه یافت. تحصیل فلسفه در فضای سستی حوزهٔ علمیه که فلسفه، علمی مطرود به شمار می‌رفت وی را از سیاست‌های سنت‌گرای حوزه دور نموده و هم‌زمان با آغاز اعتراضات سیاسی امام خمینی و طلاب و مدرسین حامی ایشان، مصباح‌یزدی نیز به کنش‌های سیاسی و اعتراضی سوق یافته که این مسأله نیز در تقابل با رویکرد سیاست‌گريز حاکم بر حوزه‌های علمیه بود که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی تا حدودی مورد خدشه قرار گرفت.

بنابراین کنش‌های گفتاری آقای مصباح در اوایل دههٔ چهل خورشیدی متأثر از نفرت او از سلطنت پهلوی به دلیل اقدامات دین‌ستیزانه و نگرانی او از دین‌گريزی جوانان و جامعهٔ ایران به دلیل تبلیغات مارکسیستی، در راستای ترویج اندیشهٔ اسلام عمل‌گرای سیاست‌محور بر مبنای اعتراض به دولت پهلوی شکل گرفت. به همین دلیل در مقالاتی که در دو نشریهٔ بعثت و انتقام به عنوان نشریات درونی حوزهٔ علمیه که مخاطبش طلاب و مدرسان حوزه بودند، با کنش‌های کلامی خود به نقد رویکرد محافظه‌کارانهٔ برخی مراجع به خصوص آیت‌الله شریعتمداری می‌پردازد که همین انتقادات

موجب خروج مصباح از نشریه بعثت و تأسیس نشریه انتقام گردید. او با به کارگیری میثاق زبانی اسلام سستی که زبان دیالوگ میان حوزویان به شمار می‌رود، در پرسش‌وپاسخ با محافظه‌کارانی چون آیت‌الله شریعتمداری، با تبیین این مسأله که لزوم ایمان به اصول اعتقادی اسلام؛ عمل به دستورات قرآنی و سیره سیاسی اهل بیت در زمینه ظلم‌ستیزی و ایثارگری در راه دین می‌باشد؛ با گفتار در این میثاق زبانی اقدام به طرد سنت‌گرایان و جذب طلاب به سوی راهبردهای اعتراضی امام خمینی می‌نماید.

#### کتابنامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۹۸۲)، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، (۱۳۸۹)، چاپ هفدهم، تهران: نشر نی.
- ۲- اسکینر، کوئنتین (۲۰۰۲)، بینش‌های علم سیاست: در باب روش، ترجمه فریبرز مجیدی، (۱۳۹۳)، تهران: فرهنگ جاوید.
- ۳- اسلامی، محمدتقی (۱۳۸۲)، زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی، قم: پرتو ولایت.
- ۴- پورچناری، محمدعبدالله (۱۳۹۱)، هرمنوتیک قصدگرا و اندیشه سیاسی، بررسی روش‌شناسی اسکینر، پایان‌نامه دکترای علوم سیاسی: دانشگاه تهران.
- ۵- جعفریان، رسول (۱۳۸۶)، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، چاپ هفتم، قم: نشر مورخ.
- ۶- خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۹)، بعثت، تهران: کلبه شروق.
- ۷- خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۹)، انتقام، تهران: کلبه شروق.
- ۸- صنعتی، رضا (۱۳۸۳)، مصباح دوستان، چاپ دوم، قم: همای غدیر.
- ۹- صنعتی، رضا (۱۳۸۷)، گفتمان مصباح، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۰- عربی، حسین‌علی (۱۳۸۱)، اندیشه ماندگار، قم: زلال کوثر.
- ۱۱- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶)، مباحثی درباره حوزه، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- ۱۲- منتظری، حسین علی (۱۳۷۹)، *خاطرات آیت‌الله حسین علی منتظری*، بی‌جا.
- ۱۳- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۹)، *صحیفه امام*، چاپ سوم، جلد اول، تهران: نشر عروج.
- ۱۴- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۴)، *سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام*، جلد اول، تهران: انتشارات مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۱۵- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، جلد اول، تهران: انتشارات خدمات فرهنگی رسا.
- ۱۶- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۵)، *شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات بازرگان*، جلد اول، تهران: انتشارات خدمات فرهنگی رسا.